

موانع توسعه سیاسی در ایران : حسین بشیریه*

دکتر فیاض زاهد**

مقدمه

حسین بشیریه نویسنده و صاحب نظر در فلسفه و اندیشه سیاسی است او را نه صرفاً به دلیل تمرکز و انجام تحقیقات و تألیفات گسترده در باب سیاست ، بلکه بیشتر در نتیجه تأثیری که برخی از نظریه هایش در شکل گیری تحولات معاصر داشته می شناسیم . حداقل آنکه طیفی از شاگردان وی اگر نگوئیم تنها دغدغه بلکه عمده ترین فعالیتشان سیاسی بوده ، نگره های وی را به عرصه رسانه ها کشانده اند.

بنابراین ، هر بار که از وی اثری به زیور طبع می رسد به آن نه صرفاً از زاویه یک مولفه تحقیقی و علمی ، بلکه از منظر میزان تاثیر و شاید نمایه و نشانی از یک فکر سیاسی جدید توجه می شود .

کتاب حاضر مجموعه مباحثی است که نگارنده در اواخر سال ۱۳۷۲ انجام داده و بدون دخل و تصرف آنها را در کتابی منتشر ساخته است . کتاب شامل یک مقدمه ، ارائه فرضیه و دو بخش که در بخش اول شامل دو گفتار نسبتاً طولانی است .

تناسبی بین بخشها وجود ندارد ، اما هر یک بخشی مرتبط با فضای قبلی است . مهمترین فرضیه این کتاب موانع تاریخی و ساختاری توسعه سیاسی در ایران است . البته نگارنده « حکومت مطلقه پهلوی » را به عنوان بستر اصلی مطالعه برگزیده است.

* بشیریه ، حسین ، ۱۳۸۱ ، موانع توسعه سیاسی در ایران ، گام نو ، تهران .

**دکترای تاریخ و عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی و توانبخشی

گذری بر اثر

این کتاب توجه ویژه خود را بر دو نظریه همبستگی و تفکر استبدادی (دتر مینیستی) می‌گذارد. این دو نظریه که شاکله اصلی مطالعه در خصوص چگونگی فرجام توسعه سیاسی است می‌تواند الگوی مناسبی برای مطالعه باشد؛ زیرا در الگوی همبستگی مطالعاتی درخصوص ساخت قدرت سیاسی در ایران می‌تواند مفید باشد، مثلاً تحقیقاتی که برخی از متفکران غربی از جمله کاتریت و دیگران انجام داده‌اند به این امر توجه می‌شود.

در نظریه همبستگی بیان می‌شود که بدون توسعه در ابعاد فرهنگی، اجتماعی و اخلاقی توسعه سیاسی امکان ندارد. مطالعاتی که سیمور مارتین لیست در سال ۱۹۵۹ انجام داده این اصل را اثبات می‌کند. همچنین جیمز کلنن در سال ۱۹۶۰ و در مقایسه هفتاد و پنج کشور جهان با یکدیگر، فلیپ کاتریت در سال ۱۹۶۳، نیدلر در مقاله‌ای به سال ۱۹۶۸، در خصوص کشورهای آمریکای لاتین و سیمپسون در سال ۱۹۶۴ در مورد هفتاد و چهار کشور در حال توسعه به این مهم پرداخته‌اند.

اما در مقابل، در واکنش به نارساییهای الگوی همبستگی برخی از نظریه پردازان به الگوی استبدادی اشاره کرده‌اند که از جمله می‌توان به دانیل لرز در اثر کلاسیک خود *زوال جامعه سنتی* در سال ۱۹۵۶ و یا مک‌کاردن و کراد در اثر خود *نظریه ارتباطاتی توسعه سیاسی دمکراتیک* در سال ۱۹۶۷ و یا ریموند تانتر در پژوهشی به سال ۱۹۶۷ میلادی اشاره داشت. آنها معتقد بودند که گسترش شهرنشینی با خود رشد نظام آموزشی و گسترش سیستم ارتباطی و سپس افزایش مشارکت اجتماعی و سیاسی را به همراه دارد.

نویسنده کتاب ضمن رد هر دو نظریه و عدم انطباق آن با شرایط تاریخی و سیاسی ایران الگوی جدیدی را طرح می‌کند. اما آنچه به عنوان یک سؤال مطرح است آنکه هر چند نگارنده برای اثبات نظریه خود برخی عوامل را کنار یکدیگر قرار می‌دهد، اما لزوماً موفق به طرح یک الگوی جامع نمی‌شود. حتی می‌توان این مهم را نیز اضافه کرد که عوامل استقرار

یافته در نظریه ارائه شده لزوماً در یک هماهنگی قطعی قرار ندارند و تنها می‌تواند بر اساس سبک و سیاق نگارنده شکل یافته باشد.

نویسنده کتاب سه عامل تمرکز منابع قدرت، چند پارگیهای جامعه و ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی گروه حاکم را از عوامل اصلی مانع در توسعه سیاسی قلمداد می‌کند. در گفتار اول نگارنده به ساخت قدرت سیاسی و عواملی چون شکل و ماهیت حکومت، تطور حکومت پس از اسلام تا دوران جدید، اشاره دارد. و تطور تاریخی بر اساس فرضیه نویسندگان مارکسیست از جمله پیکولاسکایا و کانتوفسکی را که ایران را در معیار سیر ادواری تاریخی مارکس می‌دیدند، مردود می‌داند و شرایط اجتماعی ایران را مبتنی بر الگوی ارائه شده پرفسور آن. لمبتون بر می‌شمرد.

حسین بشریه ضمن رد فرضیه فئودالیزم در تاریخ ایران، شکل و ماهیت حکومت را پاتریمونالیستی و استبداد شرقی می‌داند. وی حکومت را در ایران استبدادی می‌داند اما آن را مطلقه بر نمی‌شمرد، زیرا نگارنده، وجود گروهها، اصناف و مراجع مختلف در اقصی نقاط کشور را در استقرار یک نظام مطلقه مزاحم می‌داند (حسین بشریه، ۱۳۸۱، ۴۷).

به نظر نویسنده فقدان ارتش کلاسیک موجب تضعیف دستگاه سیاسی در ایران می‌شد، اما نگارنده در قسمت دیگر کتاب بدون توجه به نظریه پیشین خود اشعار می‌دارد که «در ایران با توجه به ویژگیهای پاتریمونالیستی و استبداد ایرانی هیچگاه اشرافیت مستقل و واجد مصونیت که بتواند به لحاظ قانون محدودیتی در مقابل قدرت پادشاه ایجاد کند مجال پیدایش نیافت» (همان، ۵۱).

صرف نظر از این تعارض، نگارنده نمی‌تواند به روشنی به طرح یک الگوی ثابت در ساخت سیاسی و اجتماعی ایران تا عصر قاجار اشاره کند. این امر از آنجا اهمیت دارد که نگارنده فقدان ارتش را نیز برای اثبات نظر خود می‌آورد. به نظر نگارنده کتاب ظهور روحانیت شیعه در عصر صفویه یکی از تحولات مهم اجتماعی و سیاسی ایران است، ضمن آنکه باید بازرگانان را نیز به این گروه افزود. وی بدون اشاره به نقش مهم آنها در پیدایش انقلاب

مشروطه و کاهش نقش شاه ، انقلاب مشروطه را به معنی پایان عصر حکومت سنتی و آغاز سلطه دولت جدید می داند . بشیریه معتقد است که انقلاب مشروطه چهار هدف داشت :

۱- انقلاب وحدت ملی

۲- انقلاب در ساخت قدرت

۳- انقلاب رفاه اقتصادی

۴- انقلاب مشارکت

وی معتقد است نتیجه و فرآیند انقلاب ، سلطه مولفه شماره ۲ یعنی نظریه ساخت قدرت بود. حکومت پهلوی اول به نظر بشیریه موجد همه صفات یک حکومت جدید بود . او حکومت پهلوی را هر چند در شکل و چگونگی استقرار دولت مدرن در تعارض با روشنفکران و متجددان می داند ، اما ماهیت و محتوای پیام حکومت را و آنچه انقلاب مشروطه طلب می کرد همان می داند .

وی سقوط رژیم شاه را پایان این دوره می داند و کودتای ۱۳۳۲ و استقرار دولت قدرتمند محمد رضا پهلوی در سال ۱۳۴۲ را موجب سرکوب نهضت پانزده خرداد ، انجام اصلاحات ارضی که شاه نام آن را « انقلاب سفید » نامید و افزایش درآمدهای نفتی ، آغاز سلطه مجدد دولت جدید در ایران می داند.

مهمترین نظریه بشیریه در این گفتار آن است که قدرتمند شدن ساخت قدرت سیاسی در ایران را موجب ناکارآمدی توسعه سیاسی و اقتصادی می داند . او نتیجه می گیرد که « در درون چنین ساختی معمولاً حوزه های مختلف جامعه از خود مختاری لازم برای رشد آزاد درونی محروم اند. » (همان ، ۱۲۴) اما بشیریه پاسخ نمی دهد که چگونه کشورهایی چون چین ، سنگاپور ، تایوان ، تایلند ، کره جنوبی ، شیوخ عرب با توجه به ساخت سنتی یا اقتدار دولت مرکزی و فقدان دمکراسی به چنین پایه ای از رشد و تعالی دست یافته اند ؟

نویسنده در گفتار دوم به موضوع چند پارگیهای اجتماعی و فرهنگی اشاره دارد . او هرچند مختصر به موضوع تکراری جدال و نبرد سنت و مدرنیسم می پردازد ، اما رشد کشورهای

حاشیه ای مانند ایران را باعث تعارضها و تغییر های اجتماعی گسترده می داند. وی منابع اصلی مشروعیت سیاسی در ایران را سنت، قانون و عقل می داند، و نهاد سنت را قوی ترین عامل در تاریخ ایران ارزیابی می کند. نویسنده در این بخش ضمن بی توجهی به گستره بحث در باب تحولات اجتماعی تنها به ذکر گسترش تفکر اسلام سیاسی و تشیع رادیکال می پردازد. وی به روشنی توضیح نمی دهد که چگونه استقرار دولت مدرن پهلوی و رشد سکولاریسم در ایران شکاف در جامعه را شکل داده و آن را دو قطبی می کند. توجه به عوامل، ریشه ها و طرق این گسست اهمیت فراوانی دارد که نگارنده ظاهراً فرصت پرداخت به آنها را نداشته است.

نتیجه وی از بحث یاد شده آن است که «نظام سیاسی مبتنی بر تمرکز منابع قدرت در شرایط چند پارگی اجتماعی و فرنگی بر خلاف ظاهر، نظام با ثباتی نیست» (همان، ۱۵۳). بخش دوم کتاب به ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی گروههای حاکم می پردازد. نگارنده ضمن ارائه یک تعریف کلی، هیچگاه نتوانست این موضوع را با فضای فکری و تاریخی ایران هم آوا سازد. او نقش ایدئولوژی در گروههای حاکم را مهمترین مانع در توسعه سیاسی می داند، اما به درستی اضافه می کند که این فرهنگ نوعی منبع قداست مشروع برای حاکمیت به ارمغان می آورد. شاید این امر تجلی کننده شعار «شاه سایه خدا» باشد.

مسئله دیگر آنکه بشیریه تفکر ایدئولوژیک را موجب تراشیدن یک دشمن فرضی برای حکومت می داند. به نظر می رسد بشیریه نه مبتنی بر واقعیات محتوم بلکه بیشتر بر اساس یک پیش فرض الگوی خود را طراحی و برای آن در تاریخ ایران شاهد آورده است.

او این نظریه ماروین زومیل را اصل قرار داده که در ایران فرهنگ سیاسی به چهار

دلیل خودمشارکت است:

- ۱- بدبینی سیاسی
- ۲- بی اعتمادی شخصی
- ۳- احساس عدم امنیت آشکار
- ۴- سوء استفاده بین افراد

نویسنده با جمع بندی زیر کتاب را به پایان می‌رساند:

الف - جدا از اهمیت موضوع و توجه به نکات مثبت کتاب به نظر می‌رسد نگارنده در رد نظریه استبدادی (دترمینیستی) نتوانسته دلایل واضحی آورد یا در ارتباط با نظریه همبستگی نیز ناتوان مانده است. اینکه به چه دلیل در آغاز کتاب به بیان این دو نگره پرداخته، سؤالی است که بدون پاسخ مانده است.

ب- بسیاری از موجبات تاریخی، اجتماعی و فرهنگی در تاریخ ایران مورد غفلت قرار گرفته است، مهمترین اشکال کتاب گزینش سلیقه ای از تاریخ ایران است. نگارنده همان گونه که برچسب مارکسیستی بر مطالعه تاریخ را مردود می‌شمرد، عمیقاً تحت تأثیر نگاه امثال لمبتون قرار دارد.

ج - در تشریح عوامل فرهنگی و ایدئولوژیک بسیار شتاب زده و سطحی عمل کرده است. مثل اینکه نگارنده بخشهای پایانی را تنها برای خالی نبودن عریضه بیان می‌کند و اهتمام بخشهای اول را روا نمی‌دارد.

د- این کتاب را باید یکی از مهمترین مداخلها برای ورود به موضوع مهم عدم رشد توسعه سیاسی در ایران دانست. به نظر می‌رسد نگارنده باب جدیدی را باز و توجه اساسی را به بعد موکول کرده است.